

طوبای صحیفه

احمد بهشتی (عارف)*

به سر، افتاده سودای صحیفه
نمی‌یابیم راه رستگاری
یکی فرزانه می‌جویم به گیتی
کسی را کون باشد نور ایمان
خدا را مسألت دارم که روزی
ندانند^(۱) مرغ فکرت پرگشاید
ز قلبی با صفا و پاک برخاست
به دلها باغبان عشق می‌کاشت
یکی سیمِ مرغِ کوه قاف باید
شود روح نیایشگر به پرواز
صفای عشق باید تا نیوشی^(۳)
به اوج آسمان علم و آداب
درختش تا ابد بالنده و سبز
بخوان ای بلبل سرمست عاشق
سحر برخیز و با جانان صفا کن
تنزل کرد روح از عرش اعلی
کنون اندیشهٔ پربار انسان

به دل برپاست غوغای صحیفه
مگر باشیم دانای صحیفه
که بگشاید معمای صحیفه
نخواهد شد به ژرفای صحیفه
شوم غواص دریای صحیفه
فراز عرش اعلای صحیفه
نیایش‌های والای صحیفه
درخت گُشن^(۲) و رعنا ی صحیفه
که پیماید بلندای صحیفه
به همراه دعا‌های صحیفه
به گوش جان آوای صحیفه
برآید نثر زیبای صحیفه
نمیرد نظم برنای صحیفه
ترنم‌های شیوای صحیفه
به آهنگین نواهای صحیفه
شب قدر است یلدای صحیفه
زند صد بوسه بر پای صحیفه

طوبای صحیفه



۱- نتواند.

* - استاد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران.

۳- گوش کردن.

۲- پر شاخه و انبوه.

همه عشاق می‌باید نیوشند
هر آن کو در سماء عشق پر زد
به بزم عشق گو عاشق نشیند
به جز سجاد نتواند تنیدن^(۱)
بیا و با وضوی عشق بگزار
دل و جان گرسنه می‌رباید
زداید ظلمت و زنگار از دل
فضای بی‌کمران آفرینش
نهال جان همی بالنده گردد
اگر صیقل دهی جان را به عرفان
برات هوشیاری از خدا خواه
فرشته پرزند در آسمان‌ها
به اوج هفت اختر جای دارد
نباشد هیچ نظم و هیچ نثری
اگر خواهی بگیری نو به نو، کام
سپاس بی‌کران کردگاری
دل شب نغمه‌ای از دل برآور
اگر آهنگ داودی شگفت است
خدایا! بهره ما را فزون کن
عجب اعجاز کرده در نیایش
الها، از تو می‌خواهم به اخلاص

سرود عشق از نای صحیفه
بود سرمست رؤیای صحیفه
نه، هرکس نیست شیدای صحیفه
کسی آن سبز دیبای صحیفه
نمازی در مصلای صحیفه
شکوه خوان یغمای^(۲) صحیفه
فروغ ماه سیمای صحیفه
نوردد با دپیمای صحیفه
ز انفاس مسیحای صحیفه
زنی پرتا ثریای صحیفه
بشارت ده سُکارای^(۳) صحیفه
به آهنگ مدارای^(۴) صحیفه
ز استغنا گداهای صحیفه
به استحکام خارای صحیفه
بجو پنهان و پیدای صحیفه
که عرش اوست مأوای صحیفه
صفا کن با صفاهای صحیفه
مزامیرش^(۵) نه همتای صحیفه
ز آهنگ دل آرای صحیفه
جلا بخشد تجلای^(۶) صحیفه
به دل باشد تمنای صحیفه

۱ - بافتن، تابیدن. ۲ - سفره‌ای که برای عموم مردم گسترند و دعوت عام کنند.

۳ - مستان. ۴ - نرمی، ملاطفت، مهربانی.

۵ - سرودها و اشعاری که با نی نواخته شود. ۶ - نمود، جلوه.

زنم چنگ تو سَل در دو عالم
 یکی دل بسته‌ام از روی اخلاص
 دمی از تنگناها هم برون شو
 تو را گر آرمان ارتحال^(۱) است
 اگر خواهی ز رَقِیت^(۲) رهائی
 اگر داری سرِ سیر و سیاحت
 رها کن نغمه‌های تار و طنبور
 شب تار یک قبرستان اموات
 و رای پرده الفیاض بنگر
 ز مو باریکتر اسرار هستی
 بخوان تا می‌توانی با تدبیر
 معطر کن فضای جان و دل را
 کند سرمست جان عارفان را
 دریغا عمر فانی رفت از دست
 هر آنکو از حجاب تن برون شد
 اگر خواهی رهاگردی ز آفات
 اگر چه آرزوها بی‌شمار است
 چو بگزیدی تو اخلاق خدائی
 به جز اندیشه و رزانِ خداجوی
 خرد گر ناب باشد می‌تواند
 هر آن کس اهل شد، رهپوی گردد

طوبای صحیفه



۳- افزاینده شادمانی.

۱- کوچ کردن. ۲- بندگی، غلامی.

۴- مانند یاسمین. ۵- ناله‌ها، زاری‌ها.

۷- طبایع، خُلق‌ها و خوی‌ها.

۶- اجل‌ها، مقدرات، در اینجا به معنی امانی و آرزوها.

۸- پوشیده‌ها، نهفته‌ها.

اگر جو یابندگان، یابندگانند
 به لوح دل ببايد نيك بنگاشت
 شگفتا در فشانى مى نمايد
 نمى بيند گزندى از حوادث
 ستايش مر خدايى را كه برداشت
 به حقّ حق، نمى باشد گزافه
 قياس شكل برتر شد پديدار
 بيا سير و سفر آغاز بنما
 برون آرش ز كنج طاق نسيان
 كلّيم اللّٰه با آن معجزاتش
 درود ما به خاك پاى سجّاد
 هواى نفس بگذار و فزون شو
 من و مائى رها كن همت افزاى
 چرا از ياس، جان را خسته كردى؟
 شگفتى نيست گر در طول ايام
 متاع نظم و نثر نكته دانان
 ز اعدا جملگى توش و توان رفت
 گريزان شو ز زقوم^(۸) طبيعت
 وساوس مى رسد بر دل ز شيطان

تو هم مى باش جوياى صحيفه
 خط زرين خواناى صحيفه
 عبارت هاى گويابى صحيفه
 كتاب نغز و پايابى^(۱) صحيفه
 نفاذ^(۲) از گنج داراى صحيفه
 اگر خوانيم لولاي^(۳) صحيفه
 ز صغرا و ز كبراي صحيفه
 به سوي پور زهراى صحيفه
 به پاكن بزم ذكراي^(۴) صحيفه
 بُود حيران ز بيضاى صحيفه
 به نام اوست طغراى^(۵) صحيفه
 ز عرفانى و صايابى صحيفه
 نظر كن در ثنايى^(۶) صحيفه
 به دل افكن سجايابى صحيفه
 فزون گردند ابناى صحيفه
 كجا بهتر ز كالابى صحيفه؟
 خوشا حال احباى^(۷) صحيفه
 نشين در ظلّ طوبابى^(۹) صحيفه
 تو آنكه شو، ز بُشراى^(۱۰) صحيفه

۱- پاینده، ثابت، ابدی. ۲- تباهی، نیستی.

۳- اگر صحیفه نمی بود کائنات هم نمی بود.

۵- خطی که بر صدر فرمانها بالای بسم الله می نوشتند.

۶- به معنی دندانهای پیشین و در اینجا به معنی ثناها و تمجیدها. ۷- دوستان.

۸- نام درختی است در جهنم. ۹- نام درختی است در بهشت. ۱۰- مزده دادن.

۴- پند و اندرز، موعظه.

بیا ای طفل جان، آسودگی کن
 ز زنگار گناهان پاک کردی
 بنوش ای طالب اسرار هستی
 مقیم خانه دنیا چرائی؟
 چرا کاهل شدی؟ خیز و عطا کن
 بیا بگشای چشم جان و بنگر
 حیاتی نو به انسانها ببخشد
 بسا ظلم و ستم بر اولیا رفت
 رسد کی طایر اندیشه ناب
 تو را احرام باید از هوا جس (۶)
 دو دست خویش سوی آسمان کن
 تو را در آسمان پرواز ببخشد
 آلا ای پادشاه ملک هستی
 نه هرکس می تواند گشت آگاه
 خدا را مسألت دارم که اسرار
 برای راه و رسم زندگانی
 نباشد نزد رندان سحرخیز
 نداری گر رهی زی عالم غیب
 خیال از دام شیطانی رها کن
 خدا را شکر می گویم شبا روز

همی در مَهْدِ عَلیای (۱) صحیفه
 نیوشی گرز ز خُنیای (۲) صحیفه
 از آن پاکیزه صهبای (۳) صحیفه
 سفر کن سوی زورای (۴) صحیفه
 حق اسماء حُسْنای صحیفه
 به کوه طور؟ موسای صحیفه
 دم جان بخش عیسیای صحیفه
 عجب مظلوم یحیای (۵) صحیفه
 به اولی و به آخرای صحیفه
 عجب عیدی است اَضْحای (۷) صحیفه
 چو ره یابی به ژرفای صحیفه
 نیایش های غرّای (۸) صحیفه
 به قربانت رعایای صحیفه
 ز اسرار و خفایای (۹) صحیفه
 ببینم در مریای (۱۰) صحیفه
 چه بهتر از فتاوی صحیفه؟
 نکوتر از قضایای صحیفه
 کجا دانی مزایای صحیفه؟
 نه افسانه است عنقای (۱۱) صحیفه
 که گشتم از اخلائی (۱۲) صحیفه

طوبای صحیفه



- | | | |
|-----------------------|---------------------------------|--------------------|
| ۱- گهواره بلند. | ۲- سرود، نغمه، آواز. | ۳- شراب انگوری. |
| ۴- چاه عمیق. | ۵- زنده یا لاغر اندام و نحیف. | ۶- آرزوهای نفسانی. |
| ۷- عید قربان. | ۸- عبارت فصیح و استوار و منسجم. | |
| ۹- نهفته ها، نهان ها. | ۱۰- آینه ها. | ۱۱- سیمرغ. |
| ۱۲- دوستان. | | |

خدا بینی به اثنای صحیفه
تولاً و تبرای صحیفه
مباد آن دل که اعمای^(۱) صحیفه
مشو غافل ز شبهای صحیفه
طریقت‌های مُثَلای^(۲) صحیفه
بخوان درسی ز تقوای صحیفه
کتابی نیست همتای صحیفه
در این بستانِ شَتّای^(۳) صحیفه
فراز آمد مسَمّای^(۴) صحیفه
کدامین است یارای صحیفه؟
گل و گلزار بویای^(۵) صحیفه
پیر از اسرار طاهای صحیفه
بگیرد از عطایای صحیفه
به جز «عارف» شکر خای^(۶) صحیفه

چو دست از جان بشوئی همچو رندان
بیا در سرزمین جان بیفشان
دلی خواهم خداوندا همه سوز
کنون دلمردگی‌ها را رها کن
طلب کن با بصیرت تا توانی
حجاب چهرهٔ جان را برافکن
پس از قرآن، پس از نهج‌البلاغه
مشام جان، معطر بایدت کرد
در اینجا گوهر حکمت فراوان
کتب را درنوردیدیم ولیکن
نسیم دلنوازی می‌نوازد
به هر حرفش هزارن دُرّ معنی
گدای معرفت، حاجات خود را
ندیدم گرچه من بسیار گشتم

۳- پراکنده‌ها.

۲- بهتر.

۱- کور.

۵- خوشبو، معطر.

۴- نامیده شده.

۶- سخت شیرین. کنایه از شیرین کام شدن.